

# زوال عقل چپ سنتی و انشاءهای بچگانه در تظاهرات برلین!



## مهران زنگنه

اگر چه برلین تهران نیست و نمی‌توان اتفافی را که در برلین اتفاق افتاده است، الگوی فرودستان ایران در داخل ایران دانست، اما اگر قرار باشد آنچه در برلین اتفاق افتاده است، را الگوی انقلاب آتی تلقی کرد، آنگاه می‌توان از همین الان از تکرار فاجعه‌ی ۵۷ حرف زد.

«چپ» گویا دچار زوال عقل شده است: آیا چپ سنتی با مطرح مقولات تضاد اصلی و ... تمامی خواسته‌های فرودستان در انقلاب ۵۷ را قربانی «حلی» تضاد اصلی نکرد و بدل به زائده‌ی ضد انقلاب در آن دوره نشد؟

به کجا رسیدیم؟ قرار است این بار چه اتفاقی بیافتد؟ قرار است باز دوباره همچون در سال ۵۷ انقلاب (فرودستان) و ضد انقلاب (این بار گربه‌های عابد شده) در کنار یکدیگر و دست در دست یکدیگر پا به میدان بگذارند و ارتجاع اسلامی را ساقط کنند؟

با مفاهیم این جریان‌ات بگوئیم از مجرای حل تضاد اصلی قرار بوده است، سایر تضادها حل شوند یا امکان حل پیدا کنند. ببینیم چه اتفاقی افتاده است، نه فقط با «حل» تضاد اصلی دیروزین، حداقل در وجه سیاسی، هیچ تضاد دیگری حل نشد بلکه امروز به عینه بین دو سر تضاد دیروز، در برلین اتحاد عمل صورت می‌گیرد و عملاً تظاهرات مشترک برگزار می‌شود. (بیشتر به لطیفه می‌برد! یکی از شعارها و پیام‌های تظاهرات برلین به طور ضمنی «زننده باد کفن دزد اول» بود. آیا در یک استراتژی قدم به قدم فردا کفن دزد اول یا نمایندگان آن سخنران نخواهد بود؟)

مسخره‌تر از این نمی‌شود: در یک اقدام سیاسی که موضوع آنان قدرت، انقلاب و خواست‌های عملی در چارچوب داد و آزادی است، سخنران برگزار کننده رمانتیک می‌شود و از رویاها حرف می‌زند، گویا در مسابقه‌ی انشاء نویسی در مدارس ابتدائی شرکت کرده است. تازه آن هم از رویاهائی حرف می‌زند که به معنای تقلیل خواست‌های میدانی جنبش‌های خودبخودی فرودستان هستند.

خواست آزادی، خواست قدرت و به این اعتبار آزادی همگانی متضمن یک رابطه‌ی قدرت اجتماعی ویژه، خواست قدرت همگانی است. در رابطه‌ی قدرت باید «دو» طرف رابطه برابر باشند، تا فضای آزاد شکل بگیرد و تضمین بشود. برابری شرط آزادی است. کسی که به این برابری در رابطه‌ی قدرت در مقیاس اجتماعی و آن هم با سازماندهی شکل ندهد و از آزادی حرف بزند، ابله یا شارلاتان است. برابری در رابطه‌ی قدرت اما متضمن توزیع عادلانه منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی در سطح جامعه است. بدون توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت و تضمین آن حرف‌ها میان تهراند. از سوی

دیگر بدون آزادی هیچ انسانی قادر نیست از حصه خود در تولیدات مادی و معنوی، در ثروت اجتماعی یا محصول کار خود دفاع کند و بنا براین برابری خود با دیگران را حفظ بکند. کل مسئله در فهم ربط ارگانیک رابطه آزادی و عدالت است!

آیا چه سنتی دچار زوال عقل شده است؟ چه سنتی می‌نویسد: نه شاه می‌خوایم نه رهبر! مثل چلبی در عراق چطور؟! چلبی نه شاه بود، نه رهبر! حتی جمهوری خواه، مثل بسیاری از جمهوری خواهان در اپوزیسیون ایران هم بود! چرا خواست‌های فرودستان، خواست‌های صریح میدانی آنان جمع زده و به طور مثبت مطرح نمی‌شود. چه سنتی و همان کسانی که دیروز در ۵۷ از روحانیت مترقی حرف می‌زدند، این بار از اتحاد در تظاهرات فرا جناحی برلین، به عبارت دیگر از تکرار ۵۷ حرف می‌زنند! مگر در انقلاب ۵۷ یک ائتلاف فرا جناحی بین انقلاب و ضد و انقلاب در روابط قدرت دیروز شکل نگرفت؟ دیروز با «مرگ امپریالیسم» بدیل به فراموشی نهاده شد، امروز با «مرگ با دیکتاتور» نیز از بدیل حرف زده نمی‌شود. یک نفی بدون روشن کردن وجه اثباتی آن! این جریان‌ها می‌خواهند فراموش بکنیم هر نفی متضمن اثبات است! آنچه دیروز توسط تمام جریان‌ها کنار گذاشته شد، وجه اثباتی عمل و بی تفاوتی آزادی-عدالت خواهان در مقابل «جمهوری اسلامی» در شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» بود. امروز باید حتماً، بدون قید و شرط پرسید: در مقابل «جمهوری اسلامی» چه می‌خواهیم؟ «مرگ بر دیکتاتور/ مرگ بر جمهوری اسلامی» را باید فریاد کرد، اما آیا نباید ادامه داد و گفت: زنده باد □□□□□□ □□□□□□! این جریان‌ها می‌گویند نه! موجب تفرقه می‌شود!

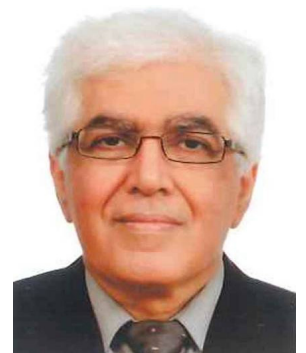
آیا طرح خواست‌های فرودستان (آزادی و عدالت یا دموکراسی کار) موجب تفرقه می‌شوند؟ بله! اما بین چه کسانی؟ طبعاً بین انقلاب و ضد انقلابی که در برلین گرد آمده بودند. چه خوب! بدون این تفرقه نه انقلاب بلکه «تعویض رژیم» شکل می‌گیرد.

# ویژگی‌های رستاخیز نوین ایران کدامند؟



## فاضل غیبی

بر خلاف نسل جوانی که این بار میدانند چه می‌خواهد، هنوز هم بسیاری، دورنمای جنبشی که می‌رود به رستاخیز ایران بدل شود، بدرستی نمی‌شناسند. از جمله برخی سازمان‌ها و شخصیت‌های بجامانده از انقلاب 57 تصور می‌کنند، خیزش امروز خیزشی در ادامۀ «مبارزات» گذشته است. آنان از اینرو هشدار می‌دهند که مبادا تمایلات



«ناسیونالیستی»، «گرایشات لیبرالی» و یا «غرب‌گرایی» در جنبش  
رخنه کند!

به این هم‌میهنان باید گفت، خیزش امروز کاملاً در جهت مخالف جنبشی است که سال 57 به انقلاب اسلامی و قدرت انحصاری ملاحا سقوط کرد. آن جنبش محکوم به سقوط به انقلاب اسلامی بود، زیرا بر زمینه ای رخ داد، که هویت ملی و تاریخی ایرانیان را ایدئولوژی چپ اسلامی مخدوش ساخته بود. اما امروزه برآمدن خیزش در برابر

وحشی‌ترین حکومت دنیا به خودی خود جدای آنکه به چه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی منجر خواهد شد، پیروزی فرهنگی بزرگی را از آن ملت ایران کرده است. شما می‌توانید مهمان این جنبش باشید و از آن پشتیبانی کنید، اما بزودی متوجه خواهید شد که اگر به تجدیدنظر اساسی در نگرش خود موفق نشوید با آن بیگانه خواهید بود، چنانکه سازمان مجاهدین که هویت خود را به حجاب اجباری گره زده به هیچ ترفندی نخواهد توانست جایی در جنبش زن، زندگی، آزادی" بیابد.

جنبشی که امروزه شهرهای ایران را درمی‌نوردد و جهانیان را به شگفتی و پشتیبانی وامی‌دارد، هرچند هم گفتمان‌های پیشین را به کناری افکنده، اما ابتدا به ساکن نیست و بر چهار دهه بحران‌اندیشی و فرهنگسازی در جهت عکس‌ایده‌ولوژی چپ اسلامی استوار است. جامع ایران که به یکباره به زیر سلط و وحشیانه ولایت فقیه سقوط کرده بود، از همان ابتدا به ریشه‌یابی دربار علل این سقوط پرداخت. این ریشه‌یابی به کوشش دانشمندان و پژوهشگرانی محدود نمی‌شد که گام به گام اسلام را به جایگاه تاریخی خود یعنی به بدویت وحشی اعراب بیابانگرد بازگردانند، بلکه بیشتر در جهت بازیافت ارزش‌های مورد تهاجم حکومتگران عمومه بسر بود. ملتی که در زیر سلط دهشتناک‌ترین رژیم توتالیتر تاریخ رنجور بود، توانست خود را بیابد و بیاموزد که ستایشگر دمکراسی و آزاداندیشی باشد.

ایرانیان دریافتند که شکست ایران از اسلام سیاسی ناشی از شکست ارزش‌های ملی ایرانی بود. نسلی که به تاریخ ایران بعنوان تاریخ ستم‌شاهی نگریسته بود و فرهنگ پدران و مادران باستانی را بعنوان فرهنگ پوسید و پدرشاهی تمسخر کرده بود، تخت جمشید را مشتی خرابه و ایران را ماتمکده قلمداد می‌کرد، رفته رفته دریافت که اینها را چپ اسلامی از دهه‌ها پیش در میان نسل جوان نهادینه کرده بود، تا در بی‌فروغی هویت ایرانی بتواند تاریک‌اندیشی جنایتکارانه خود را به کرسی بنشاند. ایرانیان به تن حس کردند که قدرت اربابان جهل و جنایت ناشی از ناتوانی ما در بزرگداشت میراث فرهنگی و تاریخی خودمان بود. اما نسل جوان ما در پهن امپراتوری فرهنگی ایران از دژ بابک خرم‌دین تا ارگ بم و از ایوان خسرو (تیسفون) تا تندیس بودا در بامیان و از سنگنبشت کوروش تا شاهنامه فردوسی گنج‌هایی مادی و معنوی در سرزمینی یافتند که ما بیشتر آن را ویرانه می‌انگاشتیم.

چرخش شگفتی که بازیافت فرهنگ و هویت ایرانی نزد نسل جوان دامن زد، درک این واقعیت بود، که پدران و مادران ما در روند تمدن‌سازی به بسیاری دستاوردهای مدرن بشری دست یافته بودند. زمانی که دیگران از داشتن فرزند دختر ننگ داشتند، در امپراتوری ایران زنان بر تخت شاهی تکیه می‌زدند و آیین‌های ایرانی هر انسانی را برخوردار از فره ایزدی می‌دانند که خدشه‌ناپذیر است و کرامتی است که امروزه «حقوق بشر» بر آن استوار گشته است.

نکته بسیار مهم در این میان اینکه دریافتیم سرافرازی ملی و میهن‌دوستی نه تنها مانع انسان‌دوستی و همدردی جهانی نیست، بلکه زمینه و پیش شرط آنست. با چنین نگرشی ایرانیان نه تنها با والاترین دستاوردهای تمدن نوین بشری مشکلی ندارند و در برخورد با آن به بیگانگی و بحران دچار نمی‌شوند، بلکه چنانکه زندگی چند میلیون ایرانی در کشورهای پیشرفته نشان داده است، میراث فرهنگ ایرانی در راستای موازین زندگی مدرن قرار دارد. چنانکه حتی امروز هم ایرانیان از این نظر که نه تعصب قومی می‌شناسند و نه به کین مذهب‌ی راه می‌دهند از نمونه‌های نیک در جهانند.

اما از همه مهمتر اینکه ایرانیان دریافتند که آنچه به نام «مسلمانی» می‌شناختند در واقع همان اخلاق و سرشت ایرانی بود که آخوندها به دروغ مارک اسلامی بر آن زده بودند. نه تنها راستی و درستی، بلکه شادزیستی و سرخوشی انسانی با روان اجتماعی ایرانیان درهم تنیده است و حاکمان اسلامی در درازنای تسلط هزار ساله خود نتوانستند آن را از میان بردارند. مقاومت دلاوران ایرانیان در زادگاه اسلام سیاسی، از ویژگی‌های خیزش نوینی است که شگفتی و پشتیبانی جهانیان را جلب کرده است.

بنابراین گفتمان خیزش نوین ایران که اینک به گفتمانی جهانی بدل شده، از درون جامعه ایران جوانه زده و برآمده از تجربه تاریخی و ویژگی ایران است و بر سه پایه استوار:

نخست: گلبانگ آزادی زنان در پیوند با مردان برای زندگی شایسته در آزادی و سرافرازی.

دوم: بازیافت مهر به هم‌میهنان در سراسر امپراتوری فرهنگی ایران و بازیافت کیستی فرهنگی و تاریخی سرزمینی که روزگاری از مهدای تمدن بشری بود و از هم‌ویژگی‌ها برای فرارویدن به جایگاه شایسته‌ای در خانواده ملت‌های پیشرفته برخوردار است.

سوم: نهادینه کردن هم‌دستاوردهای زندگی مدرن و مدنیت نوین برشالود نظام دمکراسی پیشرفته.

بدین درونمایه رستاخیز ایران مهبانگی است برای ورود ایران به دورانی نوین و خیزش آن با انفجار آزادی و سرخوشی شهروندی دست به گریبان است. برای درک و پشتیبانی از آن باید هم‌گفتمان‌های گذشته و توهمات پیشین را کنار گذاشت.

طبعاً سرکوبگران جنایتکار میکوشند خیزش ملی ایران را در شهرها به خشونت خیابانی منحرف کنند، تا بر آن هرچه وحشی‌تر بتازند. در خارج از کشور نیز عناصر سیاهکار چپ و راست افراطی خواهند کوشید پشتیبانی جهانی را با برخورد به «پرچم ملی ایران» خدشه‌دار کنند. پس پیگرانه باید بکوشیم همه جا خیابان و میدان را به محیطی امن و سرشار از شادی بدل کنیم، تا نه تنها جوانان، بلکه هم‌دیگر ایرانیان به این خیزش بپیوندند.

زنان و مادران ایران‌زمین پایندگان پیروزی این رستاخیز ملی و دمکراتیک هستند و زندگی در آزادی و ایمنی را خواهند پدیداری و تداوم ویژگی دیگری است که خیزش امروز را به رستاخیز پیروز ایران بدل خواهد کرد. این خیزش نه قیامی است برای نان و نه توهمات مذهبی دربار «شهادت»، «خونخواهی» و همچنین خرافات «هفته» و «چله» را برمی‌تابد. بخوبی می‌داند که پیامد خشونت فزایی قدرت‌یابی خونریزان است و می‌کوشد تا تسلسل ابلیسی خشونت و انتقام را درهم‌شکند و گردون‌بخشش، مهرورزی و نیک‌اندیشی را میان ایرانیان نهادینه نماید.

21 اکتبر 2022

---

با اندیشه به سوی همبستگی  
فاضل غیبی





پیش از چهار دهه است که ایران زیر آوار بدویت اسلامی و دژخیمان وابسته به آن دست و پا می‌زند، اما چنین به نظر می‌رسد که توان واقعی مخالفان رژیم نه تنها رشد نمی‌کند، که رو به قهقرا نیز می‌رود. تا همین دو سه دهه پیش دورنمای تبدیل ایران به "بنگلادش دوم" همچون کا بوسی جلوه می‌کرد، اما امروزه بنا به برخی شاخصها از بنگلادش هم، عقبمانده تر شده ایم.

ولی روند سقوط در کشوری با جمعیت هشتاد میلیونی و برخوردار از سطح آموزشی نسبی نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد، و لاجرم امروزه این پرسش نیز که پایان راه چگونه خواهد بود خود را بر هر ایران‌دوستی تحمیل می‌کند. در تاریخ معاصر یافتن نمونه‌ای کشورهایی که حاکمان جنایتکار آن خود و ملت خویش را چنین به ورطه نابودی کشانده باشند، آسان نیست! حتی نامردمی‌ترین خودکامگان برای حفظ خود هم که شده در راه برآوردن نیازهای بخشی از مردم کوشیده‌اند؛ اما رژیم اسلامی در نگاه آخر برای حفظ خود از چیزی مگر ترفندهای تبلیغی استفاده نکرده است! پس از گذشت بیش از چهار دهه اکنون حتی عقبمانده‌ترین اقشار مذهبی نیز دیگر فریب حکومت را نمی‌خورند؛ مگر آنکه تصور کنیم در زمان رویارویی نهایی، تودّه "نذری‌خور" به پشتیبانی از سفاک‌ترین رژیم دنیا به میدان خواهد آمد!

بنا بر این حتی حکومت‌های از درون پوسیده قذافی و صدام را نیز نمی‌توان مشابه رژیم حاکم بر ایران دانست و شاید تنها نمونه تاریخی برای آن رژیم پول‌پوت باشد که سرانجام خود در دریای خونی که ایجاد کرده بود، فرورفت و نتوانست در برابر حمله نیروهای ویتنامی برای تسخیر کامبوج کمترین مقاومتی از خود نشان دهد.

اما دربار ایران پایان راه رژیم اسلامی، آیا جز این شقی بر جای مانده است که ایران در چنگال آخوندها به چنان حدی از ناتوانی برسد که یکی از همسایگان در



پی بهانه‌ای به کشور تجاوز کند؟ آیا در اوضاع کنونی دنیا، تسخیر کشور به وسیله روسیه با اعتراضی جدی در داخل کشور یا بیرون آن روبرو خواهد شد؟ دریغا که پاسخ به این پرسش منفی است! خاصه آنکه روسیه در تاریخ معاصر همواره در کمین بوده و هست که بخش‌های دیگری از سرزمین ایران را نیز تسخیر کند.

البته باید پذیرفت که نابسامانی حکومت اسلامی نه نتیجه روشنگری نیروهای اپوزیسیون، بلکه فقط پیامد رفتار جنایت‌کارانه این رژیم نسبت به منافع ما مردم است و بنابراین در شرایط نبود اپوزیسیون واقعی هر لحظه ممکن است رژیم حاکم با موفقیتی تبلیغی (مانند امضای «برجام دوم») امت جیره‌خوار خود را با زنجیر شیعیگری کماکان به دنبال خود بکشد.

بنابراین چنان‌که بر همگان روشن است دستکم امروزه علت دوام حکومت جهل و جنایت نه توانایی تبلیغاتی و سرکوبگرانه آن، بلکه نبود گروه مخالفان واقعی در میدان است. علت ناتوانی اپوزیسیون را نیز به روشنی می‌توان در پراکندگی و پریشانی آن یافت، که خود پیامد بی‌اعتمادی ایرانیان به جریان‌ات اپوزیسیون است.

در چهار دهه گذشته صدها تن از «فعالان سیاسی» و «نظریه‌پردازان» هر مطلب قابل‌تصوری را دربار ماهیت رژیم اسلامی و راه‌های گذار از آن مطرح کرده‌اند؛ از ضعف‌های اخلاقی ایرانیان تا خرابی حافظه تاریخی و از توطئه خارجی تا مذهب‌زدگی ایرانیان، هر علت واقعی و یا مجازی را عامل تسلط و بقای ملاها قلمداد کرده و از شورش خیابانی تا کودتای نظامی و از نافرمانی مدنی تا تظاهرات میلیونی را راه گذار از حکومت جهل و جنایت دانسته‌اند.

فرا‌تر از آن، نه تنها هر یک از نیروهای این «اپوزیسیون» راه خود را بهترین دانسته و می‌داند،

بلکه حضور دیگران را بر نمی‌تابد و برای نیل به «وحدت کلمه» از هیچ کوششی برای تخریب گروه‌ها و شخصیت‌های دیگر فروگذار نمی‌کند؛ حال آنکه ظاهراً همه خواستار برقراری «دمکراسی» هستند، بدین معنی که خواستار نظامی هستند که انواع گروه‌های دگراندیش و مخالف (از سلطنت‌طلبان تا چپ‌ها و از جمهوری‌خواهان تا «سبزها») از حقوق و آزادی‌های یکسان و تضمین شده برخوردار باشند!

از سوی دیگر روشن است که بدون همبستگی و همگامی مخالفان رژیم اسلامی عقب راندن و گذار از آن نیز ناممکن است. بنابراین ما در اینجا با این مشکل بزرگ روبرو هستیم که از یکسو برای نیل به دمکراسی باید به هرگونه موضع و خط‌مشیء مخالف احترام بگذاریم و از سوی دیگر، با مخالفان خود به همکاری و همگامی در فعالیت‌هایی برخیزیم که باید به گذار از حکومت ایران‌سوز اسلامی منجر گردد!

با این نگاه، دشواری راهی که مخالفان واقعی رژیم اسلامی در پیش دارند، روشن می‌شود، و علت آنکه چرا تا به حال قدمی به پیش نرفته‌ایم آشکار می‌گردد. این در حالی است که سرشت حکومت اسلامی بر همگان روشن است، اما اغلب جریانات سیاسی بر مبنای کاوش‌ها و کنکاش‌های تاکتیکی از دیدن و بیان آن طفره می‌روند.

در چهار دهه گذشته کوشش مخالفان رژیم این بوده است که با ناراست نشان دادن راه یکدیگر، حقانیت انحصاری خود را به هواداران نشان دهند. همواره این آرزو بیان می‌شود که تنها راه رسیدن به اتحاد عمل «وحدت کلمه» است و کسی متوجه نیست که این روش، اسلامی است و پیروان خمینی با تحقق آن هرگونه دگراندیشی را نابود کردند تا به قدرت مطلقه دست یابند. بیشک فرجام هر جنبشی بر پای «وحدت کلمه» همانا حکومتی توتالیتر است و نخستین گام در راه پیدایش خیزشی که به استقرار دمکراسی در ایران منجر شود، پذیرفتن موجودیت و دفاع از حق بیان برای دیگر شهروندان و گروه‌ها است.

بدین ترتیب می‌ماند آن حلقهٔ مفقوده و رمز موفقیتی که مخالفان رژیم جهل و جنایت باید بیابند تا شاید سرانجام بتوانند به فعالیتی موفق و کارساز در برابر حکومت اسلامی دست زنند و آن، همانا همراهی و هم‌آوازی در تشخیص ماهیت رژیم است.

اما در این مسیر هنوز توافقی گسترده دربارۀ ماهیت رژیم به دست نیامده است. البته باید در نظر داشت که رژیم ولایت فقیه از هیچ کوششی برای تحریف چهرهٔ واقعی خود فروگذار نکرده است و برپا کردن نمایش «اصلاح‌طلبی» را باید بزرگ‌ترین موفقیت تبلیغی — سیاسی این رژیم دانست. رژیم فاشیستی اسلامی پس از آنکه با دست زدن به کشتار 67 هرگونه شکی دربارۀ ماهیت فاشیستی خود را از میان برده بود، با نمایش «اصلاحات» و سپس استفاده از عوامل نفوذی و تبلیغی در میان مخالفان به توهم دربارۀ ماهیت رژیم دامن زد.

تشخیص ماهیت رژیم اسلامی به عنوان رژیم توتالیتر و به مراتب ضدبشری‌تر از دو همتای هیتلری و استالینی خود گام بنیانی و تعیین‌کننده در راه تأمین همبستگی اپوزیسیون است. برای تمامی ایران‌دوستان و مخالفان واقعی رژیم جهل و جنایت همین نیز تنها معیار است برای تمیز دادن مخالفان حقیقی از مجازی!

تجربۀ تاریخی در این باره آنکه همگی مخالفان و تبعیدیان رژیم هیتلری در مورد ماهیت آن هم‌رأی بودند و بدین سبب توانستند از فردای سقوط نازیسم به نوسازی دمکراتیک آلمان آزاد دست زنند، در حالی که پراکندگی فکری مخالفان رژیم استالینی مهم‌ترین عامل دوام هفتاد سالۀ رژیم کمونیستی بود.

شناخت رژیم اسلامی به عنوان نظامی هم‌سرشت با دو رژیم توتالیتر گذشته از هر لحاظ جنبش‌گستردهٔ ایرانیان برای گذار از آن را بر پایه‌ای استوار قرار می‌دهد:

نخست آنکه، گزینه‌ای جز براندازی کامل رژیم باقی نمی‌گذارد و «اصلاح‌طلبی» و «رفرم‌خواهی» را به عنوان یکی از کوشش‌های رژیم برای ایجاد پراکندگی افشا می‌کند و از نفوذ عوامل رژیم به گروه مخالفان می‌کاهد.

دوم آنکه، هم‌آوازی گستردگی ایرانیان دربار سرشت رژیم به عنوان رژیم فاشیسم اسلامی، پشتیبانی جهانیان را متوجه فعالیت‌های ایرانیان می‌کند و به برآمدن جبهه‌ای از انسان‌دوستان برای مقابله با کوشش‌های رژیم اسلامی برای گسترش ترور و بی‌ثباتی در دنیا کمک خواهد کرد.

سوم آنکه، به اکثریت بزرگ ایرانیان که به گروه و جریان خاصی وابسته نیستند، اما آرزوی ایرانی آزاد و آباد را در دل دارند، کمک می‌کند تا بر مبنای ابتکارهای شخصی و گروهی با رژیم مبارزه کنند.

چهارم آنکه، خشونت در عمل به خشونت در بیان مرتبط است و بدین سبب شناخت مشترک از رژیم حاکم در عین احترام به آزادی بیان گروه‌های دیگر به خشونت‌پرهیزی و تمرین مبارزگی مسالمت‌آمیز کمک می‌کند.

ما باید بتوانیم از هرگونه برخورد عقیدتی و یا تحقیر تبلیغی نسبت به گروه‌های دیگر و مخالف خود بپرهیزیم. در دمکراسی، بزرگواری هر فرد و گروهی، ویژگی بنیادی است و اگر به دمکراسی باور داریم، باید به این هم باور داشته باشیم که وزن واقعی هر جریان سیاسی اجتماعی در ایران به رأی شهروندان تعیین خواهد شد.

با آنکه رژیمی به سفاکی رژیم عماد مسرها در تاریخ دنیا وجود نداشته، این رژیم با استفاده از وقیحانه‌ترین و زیرکانه‌ترین ترفندهای تبلیغی همواره کوشیده است توده‌ها را فریب دهد. در این راه "چپ‌ها" با دامن زدن به ترس از اینکه با فروپاشی نظام کنونی، رژیمی بدتر از آن به ایران

بازخواهد گشت، به عنوان بزرگ‌ترین یار و یاور  
ملاها، برخی از مردم را به انتخاب میان بد و بدتر  
واداشته‌اند.

## تزهایی درباره‌ی دموکراسی



### شیدان و ثیق

امروزه دموکراسی، که در شکل  
نمایندگی آن تنها در اندک کشورهای  
از جهان وجود دارد، با بحرانی ژرف  
روبه‌رو می‌باشد. این بحران، در شرایطی  
است که سیستم‌های ضددموکراتیک در  
شکل‌های استبدادی، دیکتاتوری،



توتالیتار، دین‌سالار و به‌طور کلی اقتدارگرا در  
اکثریت بزرگی از کشورهای جهان غالب می‌باشند.  
مقوله و موضوع دموکراسی، از دیرباز در فلسفه  
سیاسی و پراتیک اجتماعی مورد بحث، تأمل و جدل  
قرار گرفته و امروزه نیز با شدت بیشتری مطرح  
می‌باشد. یکی از وظایف اصلی کنشگران رهایی‌خواه در  
چنین اوضاعی، یعنی در بحران کنونی دموکراسی از



کراتُس Kratos اما دو معنا در یونانی دارد. از فعل کراتین Kratein برگرفته شده که معنای اول آن قوی بودن، توانایی و نیرومندی است. معنای دوم آن، حاکمیت، فرمانروایی، فرماندهی و مسلط بودن است.

با توصیفات بالا، دموکراسی را می‌توان قدرت یا توانایی مردمان نامید.

دموکراسی در فلسفه سیاسی یونان، نزد افلاطون و به ویژه ارسطو، بر اساسی پاسخ به پرسش: حکومت کی بر کی؟ تعریف و تبیین گردید. دموکراسی نوعی حکومت، دولت یا رژیم سیاسی متفاوت از دیگر نظام‌ها توصیف شد. حکومت یک نفر را پادشاهی یا جباریت خواندند. حکومت چند نفر را الیگارش و بهترین‌ها یا نخبگان را آریستوکراسی نامیدند. در تقابل با این رژیم‌ها، دموکراسی را نه حکومت یک تن، نه حکومت چند تن، بلکه حکومت یا فرمانروایی همگان یا مردم تعریف کردند.

2- دموکراسی یونان باستان ویژگی‌ها و محدودیت‌های خود را داشت. آن را حکومت مردم بر مردم می‌خواندند، ولی، در حقیقت و به واقع، از «مردمی» سخن می‌رفت که بخش بزرگی از انسان‌ها، از ساکنان شهر، را از خود حذف می‌کرد. دموکراسی در آن زمان تاریخی در یونان شامل بسیاری که شهروند آتنی به حساب نمی‌آمدند، نمی‌گردید؛ برده‌ها، زنان، جوانان زیر 18 سال و خارجی‌ها یعنی کسانی که از پدر و مادر آتنی متولد نشده بودند.

اما ویژگی مهم دموکراسی یونانی، گونه‌ای «مستقیم» بودن آن بود. همه‌ی شهروندان با شروطی که نام بردیم، یعنی کسانی که برده، زن و خارجی نبودند، به طور مستقیم در مجلس یا انجمن شهر برای اداره‌ی امور و تصمیم‌گیری شرکت می‌کردند، رأی می‌دادند و مسئولین را به طور موقت برای مدتی کوتاه، حتی یک روز، با قرعه‌کشی تعیین می‌کردند. برای تشویق به شرکت در مجلس شهر و انجام وظایف شهروندی، حقوقی (مزدی) به مردم می‌پرداختند



(همچنین نیز برای تشویق مردم به تئاتر رفتن برای تماشای تراژدی‌های یونانی). سقراط نیز، به رغم این که تمایلی به سیاست‌ورزی در شکل مرسوم آن نداشت، چون قرعه به نامش افتاد، یکبار رئیس انجمن شهر شد.

**3- دموکراسی به معنای اصلی آن، یعنی توانمندی انسان‌ها در اداره‌ی امور خود، می‌تواند تبیین دیگری داشته باشد، متفاوت از تعریف کلاسیک و عامیانه‌ای که از آن، چه در یونان دو هزار و پانصد سال پیش و چه امروز در سده بیست و یکم، به دست داده‌اند. در تعریف پذیرفته شده از سوی سیاست‌ورزان و صاحب‌نظران سیاسی و حتا در فلسفه کلاسیک سیاسی، دموکراسی یک نوع رژیم سیاسی، نظام یا سیستم حکومتی یا دولتی تعریف شده است. اما تبیین دیگر و متفاوتی از این مقوله و پدیدار نیز وجود دارد که از جانب پاره‌ای از اندیشمندان و فیلسوفان رهایی‌خواه طرح می‌شود<sup>1</sup>، که مورد توجه و بحث در این جا قرار می‌گیرد. بنا بر این تبیین دیگر، دموکراسی گونه‌ای رژیم، دولت، حکومت، حاکمیت، نظام، یا سیستم نیست، بلکه یک فرایند جنبشی و مبارزاتی است. دموکراسی فرایند دخالت‌گری جامعه در اداره امور خود است. از این نگاه به دموکراسی، چون توانایی مردمان، «مردم» چون کلیتی واحد، متحد، یکپارچه و یگانه وجود واقعی ندارد، بلکه مردمان بسیارگونه با تضادها و اختلاف‌های درونی‌شان وجود دارند که دست به عمل برای تغییر اوضاع خود می‌زنند. در یک جمله، دموکراسی را ما چنین تبیین می‌کنیم:**

**دموکراسی یعنی فرایند بغرنج و بی‌پایان دخالت‌گری مستقیم، جنبشی، جمعی و مشارکتی افراد گوناگون جامعه با اختلافها و اشتراکها، گاه هم‌سو و گاه در برابر هم، که مردمان می‌نامیم. دخالت‌گری مستقیم و بی‌واسطه در اداره‌ی امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی...، از تصمیم تا اقدام و اجرا، برای تغییر اوضاع جامعه، از راه ایجاد شکل‌های**

زندگی نوین، از هم اکنون و در هر جا، به گونه‌ای خودمختار و خودگردان، در آزادی و برابری، و جدا و مستقل از قدرتهای بَرین و اقتدارگرا چون دولت، حکومت، دین، مذهب سرمایه، مالکیت و غیره.

4- دموکراسی، «نمایندگی» نیست. دموکراسی واقعی، بنا بر تعریف بالا، دخالت‌گری، شرکت و مشارکت مستقیم، بی واسطه و بدون نمایندگی افراد جامعه برای تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در اداره امور کشور و محل است. اما دموکراسی نمایندگی پدیدار دیگری است. در این نوع دموکراسی، در بهترین حالت، عده‌ای محدود، گروهی، حزبی از سوی مردم انتخاب می‌شوند و اینان با تشکیل مجلس و حکومت و با تکیه بر قوای دولت، به جای مردم اداره‌ی امور را برای مدتی معین در دست می‌گیرند. این گونه سیستم بر اساس نمایندگی، که به قوی بدترین شیوه‌ی حکومت به جز بقیه‌ی شیوه‌هاست، البته یک پیشرفت سیاسی و اجتماعی بزرگی نسبت به رژیم‌ها و سیستم‌های دیکتاتوری، اقتدارگرا، توتالیتر و یا تئوکراتیک به شمار می‌رود. اما در دموکراسی نمایندگی، به رغم اختلاف‌اش با نظام‌های نامبرده، اکثریت بزرگی از جامعه، با سپردن وظایف مهم و اصلی شهروندی خود به دست نمایندگان، نقشی در سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اجرای عملی تصمیمات ایفا نمی‌کنند، پاسیف و بیشتر نظاره‌گر می‌باشند. آن‌ها تنها می‌توانند به خیابان‌ها آیند، اعتراض و اعتصاب کنند، انجمن و سندیکا تشکیل دهند. اما امور سیاسی و اجتماعی در انحصار نمایندگان قرار دارند. اینان نیز تنها از سوی بخشی از جامعه، که غالباً اقلیتی بیش نیست، انتخاب می‌شوند. با آرای که در حقیقت به معنای پذیرفتن برنامه پیشنهادی نامزد انتخاباتی از طرف رأی‌دهنده نیست بلکه بیش از همه برای رد نامزدهای بدتر است. دموکراسی، در یک کلام، امر دخالت‌گری مستقیم همگان در تغییر اوضاع جامعه است و نه، به طور غیر مستقیم، امر نمایندگان منتخب.

**5- دموکراسی، دولت‌گرایی و حاکمیت مردم بر مردم نیست.** فرایند دموکراسی یا دخالت‌گری جامعه برای تغییر اوضاع و در جهت ایجاد شکل‌های جدید زندگی در خودمختاری و خودگردانی... دولت‌گرا نیست. بدین معنا که امر دموکراسی، تسخیر دولت یا تصرف یک "مرکز تعیین کننده" را هدف فعالیت، کنش و مبارزه خود قرار نمی‌دهد. دخالت‌گری دموکراتیک تکیه به دولت نمی‌کند، وابستگی به دولت و حکومت ندارد، مستقل از دولت و قدرتهای اقتدارگرا عمل می‌نماید. از این رو، با ماهیتی ضد-دولت‌گرا و ضداقتدارگرا، دموکراسی نمی‌تواند نوعی دیگر از حکومت و حاکمیت بر جامعه چون «حاکمیت مردم بر مردم» باشد، حاکمیتی که به واقع چیزی نیست جز بازتولید سلطه و اقتدار بخشی از جامعه بر بخش‌های دیگر و این بار به گونه‌ای کاذب و به نام «مردمی» که در حقیقت، چون کلیتی متحد و منسجم، ناپیدا و موهوم است.

**6- دموکراسی، فرایند جنبشی و جمعی در برابری و آزادی است.** دخالت‌گری همه و به‌ویژه آنان که در جامعه سهمی در اداره‌ی امور، سیاست‌گذاری و اجرای تصمیمات ندارند، خصلتی اساساً جنبشی، جمعی و مشارکتی دارد. این دخالت‌گری را مردمان از راه سازماندهی خودمختار، آزادانه و مستقل خود در مبارزات اجتماعی و مدنی، با ایجاد انجمن‌ها و مجامع عمومی که در آنها، نه نمایندگان، بلکه همگان برابرا نه شرکت و مشارکت دارند، انجام می‌دهند. چنین فرایندی بر دو اصل آزادی و برابری همه در اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان استوار است. اصل نخست این است که دموکراسی، با هر تعریف آن و به‌ویژه با دریافتی که در بالا به دست دادیم، بدون آزادی‌های مختلف مدنی، سیاسی و اجتماعی، سخنی پوچ و بی‌معناست. دخالت‌گری جمعی در اوضاع برای تغییر آن نیاز به شکل‌پذیری جمعی مردمان دارد، نیاز به وجود آزادی‌هایی دارد که در بستر آن بتواند رشد و گسترش پیدا کند. اصل دیگر دموکراسی این است که همه‌ی افراد یک جامعه در فهم و درک همه چیز، در اندیشه‌کردن و تصمیم‌گرفتن در هر امر محسوس، به

صورت فردی و جمعی، یعنی در مورد هر آن چه که به اداره‌ی امور مختلف خود و جامعه برمی‌گردد، توانا، برابر و همسان می‌باشند. و این همه در میدان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ملی و جهانی مردمان در شرکت و مشارکتشان به صورت جمعی، یعنی سوژه‌های جمعی، برای تغییر اوضاع خود، نیاز به هی‌رارش‌ی، سلسه‌مراتب، رهبری و قیومیت ندارند. علمی انقلابی و نجات‌بخش، که تنها در توانایی فهم عده‌ای عالم است و توسط اینان نیز باید به مردم انتقال داده شود، وجود ندارد. این برابری و همسانی همه در **خودآموزی به صورت فردی و جمعی**، در ادراک و تصمیم‌گیری نیز از هم اکنون در هر جا و در هر پراتیک سیاسی و اجتماعی باید به کار رود و به اجرا درآید.

**7- دموکراسی، فرایند ایجاد شکل‌های نوین زندگی در خودمختاری و خودگردانی است.** بدین معنا، دموکراسی یعنی روند شکل‌دهی به شیوه‌ای دیگر از زندگی مشترک و نوین از همین امروز. چنین درکی از دموکراسی، در تقابل با آن نظریه‌ی سنتی از کار سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد که امر ایجاد اشکال نوین زندگی در برابری، آزادی و رهایی از سلطه‌ها را به آینده موهوم یعنی به مرحله پس از تسخیر قدرت و دولت و یا به پسا انقلاب واگذار می‌کند. اما این شکل‌های نوین زندگی، که در هر جا و از هم اکنون باید **آزموده شوند**، تنها با ایجاد فضاهای مشارکتی و در همبستگی‌های جمعی، با ابداع شکل‌های جدید، با دست گرفتن امر مشترک، با شکل‌دهی به ذهنیت‌های جدید و پراتیک‌های نوین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تولیدی، مصرفی، اکولوژیکی و رهایی‌خواهانه، در مناسباتی غیر سلسله مراتبی - دولت‌گرا - سلطه‌گرا، در خودمختاری و خودگردانی، واقعیت خود را نشان می‌دهند.

**8- دموکراسی، همواره شکننده و در خطر نابودی است.** دموکراسی فرایندی محتوم و نامیرا نیست بلکه همواره در معرض پاشیدگی و انهدام قرار دارد. دو

خطر همیشه دموکراسی را تهدید می‌کند. یکی، خطر پاشیدگی از درون است که از کناره‌گیری مردمان از مشارکت و دخالت‌گری در امور ناشی می‌گردد. تضادها و اختلاف‌های موجود در درون خود مردمانی که نیروی محرکه و حیاتی دموکراسی را تشکیل می‌دهند، گاه می‌توانند شدید و شکننده شوند. این تنش‌های درونی، که همیشه وجود دارند و طبیعی نیز می‌باشند، اگر با خرد جمعی و با پذیرش هم‌زیستی با هم به درستی سازمان‌دهی و اداره نشوند، می‌توانند تبدیل به ستیزه‌هایی دائمی و توان‌فرسا شوند و بیش از پیش انسان‌ها را از شرکت و مشارکت در امر دموکراسی دلسرد و دور نمایند. در نتیجه، دخالت‌گری و مشارکت عموم متزلزل می‌شود، کاهش می‌یابد و حتا می‌تواند به طور کامل فرو پاشد. دموکراسی‌های نمایندگی امروزه با چنین افولی رو به رو می‌باشند. اما دموکراسی را خطر مهم دیگری نیز تهدید می‌کند و آن گرایش توده‌ی مردمان در صحنه به سوی حذف، قهر و سلب آزادی مخالفان و در نتیجه خود آزادی است. هرج و مرج‌گرایی، پیش‌گرفتن شیوه‌های خشونت‌آمیز و حذف مخالف به جای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های درون جامعه و جنبش‌ها، ناتوانی در ابداع نظریه و عمل ایجابی و اثباتی (که تنها انتقادی و نفی‌گرا نباشند)، به کار بستن دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت در انجمن‌ها و مجامع عمومی. این‌ها همه به مسخ دموکراسی و تبدیل آن به ضد خود می‌انجامند، یعنی به نوعی دیگر از اقتدارگرایی و سلطه، اما این بار توسط بخشی از مردم بر بخش دیگر و به نام خود مردم یا مردم‌سالاری!

**9- دموکراسی و تجارب تاریخی.** تجربه دو انقلاب بزرگ قرن بیستم (در روسیه و چین)، انقلاب‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی در جهان سوم در سده بیستم و جنبش‌های اخیر میدانی و ضدسیستمی در کشورهای مختلف، از بهار عربی تا جنبش‌های میدانی در سراسر گیتی، همگی تا کنون نشان داده‌اند که، در رابطه با پیدایش دموکراسی، این انقلاب‌ها و جنبش‌ها یا به بازتولید سلطه و ارتجاع در شکل حکومت‌های

توتالیترا، نظامی، اقتدارگرا، دیکتاتوری، بنیادگرای اسلامی، پوپولیستی راست و چپ... انجامیده‌اند و یا، به رغم گام‌هایی مثبت در جهت دخالت‌گری مشارکتی و دموکراسی مستقیم، موفق به ایجاد شکل‌های نوین و خودمختار زندگی مشترک و برابری‌خواهانه در گسست از سلطه‌گری نشدند. در این میان ایدئولوژی تسخیر قدرت و دولت برای تغییر اوضاع، که همچنان نزد نیروهای رادیکال و انقلابی غالب است، همیشه نشان‌گر توهم و تخیلی بیش نبوده است. زیرا که این نگاه، قدرت را تنها در بالا، در دولت و قدرت حاکمه می‌بیند و نه در همه‌ی سطوح جامعه و در هر جا. تغییر اوضاع به معنای پایان دادن به سلطه‌های گوناگون، از جمله سلطه سرمایه‌داری، و پیش‌برد امر‌هایی از راه تصرف یک مرکز یا دژ مستحکم، که گویا همه‌ی نابسامانی‌ها از آن جا آغاز و به آن جا ختم می‌شوند، نمی‌گذرد. مسأله‌ی اصلی، امروزه، چگونگی ایجاد شکل‌های نوین همبستگی و زندگی مشترک از هم اکنون و در هر جا در استقلال نسبت به دولت و قدرت‌ها، در خودمختاری و خودگردانی است. و این امر نیز تنها از راه رد و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در همه‌ی سطوح زندگی و مناسبات اجتماعی و از جمله در درون خود فرایند دموکراسی امکان‌پذیر است.

**10- موانع شکل‌گیری دموکراسی در ایران.** تشکیل مجامع و انجمن‌های دموکراتیک، خودمختار و مستقل از حکومت و قدرت‌ها، در برابری و آزادی، همواره در درازای تاریخ معاصر ایران در برابر دو استبداد سیاسی و معنوی یعنی دستگاه دولت و پادشاه از یکسو و دستگاه دین و روحانیت از سوی دیگر قرار گرفته است. در نتیجه، امر دموکراسی در کشور ما هیچ‌گاه نتوانست شکل واقعی به خود گیرد. البته در دوره‌هایی از تاریخ معاصر، می‌توان از کسب آزادی‌هایی توسط مبارزات اجتماعی و ضداستبدادی مردم سخن گفت؛ در انقلاب مشروطه، در زمان ملی کردن صنعت نفت و در انقلاب 57. اما این آزادی‌ها همیشه موقت، متزلزل، محدود، ناپایدار و کوتاه مدت

بوده‌اند، به سرعت سرکوب و از بین‌رفته‌اند و در نتیجه هیچ‌گاه نتوانسته‌اند زمینه‌های برآمدن دموکراسی به معنایی که از آن به دست دادیم و یا حتی دموکراسی نمایندگی را فراهم آورند.

در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، همواره دو قدرت استبدادی و سلطه‌گر عمل کرده‌اند و همچنان نیز عمل می‌کنند: یکی، دولت و دستگاه سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و تمرکزگرای سلطان یا پادشاه است و دیگری روحانیت و دستگاه معنوی و سیاسی شیعی، بر بنیاد سلطه، قیومیت، حاکمیت یا ولایت روحانیت بر جامعه و به طور کلی بر جهان اسلام. این دو استبداد در ایران، یکی دولت‌سالاری و دیگری دین‌سالاری، همواره یا در مفاصل و همکاری با هم بوده‌اند و یا در رقابت و جدال بر سر قدرت و حاکمیت. این دو استبداد همواره مانع اصلی شکل‌گیری دموکراسی در ایران شده‌اند.

اما عوامل دیگری نیز در عدم شکل‌پذیری دموکراسی در ایران نقش ایفا کرده‌اند. یکی، نارسایی در خود جنبش‌های ضداستبدادی و ضد دیکتاتوری در ایران بوده و هست. در این جنبش‌ها، مردم برای آزادی و حکومت قانونمند علیه استبداد سیاسی مبارزه کرده‌اند، خواستار عدالت‌خانه و مجلس نمایندگان (در انقلاب مشروطه)، استقلال و آزادی (در دوران ملی کردن صنعت نفت) و پایان دادن به رژیم سلطنتی (در انقلاب 57)، شده‌اند. با این حال اما موضوع و مسأله دموکراسی چون مداخله و مشارکت عموم برای اداره امور خود، در خودمختاری و مستقل از دولت، حکومت و قدرت‌های سیاسی یا معنوی... هیچ‌گاه به دغدغه، خواست و شعار اصلی خود جنبش‌های مردمی در ایران تبدیل نشد. بر این جنبش‌ها، ایدئولوژی اتکا به قدرتی برین و پیروی از آن - شاه، شیخ، ولی، پیشرو، رهبر یا حزب - همواره غالب بوده است.

عامل دیگر عدم شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران را باید در کاستی‌های اپوزیسیون سیاسی نشان داد. موضوع اصلی و مرکزی در مبارزات اپوزیسیونی و



به طور کلی در بین کنشگران سیاسی، همواره مسأله رژیم، سرنگونی و چگونگی تصرف دولت و قدرت سیاسی توسط یک نیروی برین و جانشینی آن توسط قدرت و حاکمیتی جدید بوده است. در این جا، مسأله اصلی دموکراسی یعنی دخالت‌گری سیاسی - اجتماعی مستقیم و مستقل خودِ مردمان برای ایجاد شکل‌های نوین زندگی همواره مسکوت گذاشته شده و می‌شوند.

عامل آخری که باید بدان اشاره کرد، نارسایی در جنبش فکری، نظری و روشنفکری ایران است: کوتاهی در ترویج ایده‌ها و اصول دموکراسی، در ترویج ضرورت جدایی کامل دولت و دین (لائسیته) برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد و بالاخره کمبود بزرگ در مبارزه نظری و عملی با دین، مذهب، اسلام و دستگاه روحانیت. از مشروطه تا انقلاب 57، بسیاری از روشنفکران و فعالان ترقی‌خواه ایران (از جمله در میان جریان‌هایی که خود را مدرن و یا چپ می‌نامند)، دست به مماشات و همکاری با روحانیت و اسلام‌گرایان در مبارزه علیه استبداد و امپریالیسم زده‌اند. افزون بر این‌ها، بسیاری از روشنفکران ایران تحت تأثیر ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و توتالیتری... نه تنها به پیدایش و رشد نظریه و عمل دموکراسی در ایران کمکی نکردند بلکه حتا به مقابله با آن نیز پرداخته‌اند.

**شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران از بستر جنبش‌های مستقل و خودمختار مردمان با ایجاد شکل‌های نوین زندگی در آزادی و برابری، می‌گذرد. در این راه بغرنج و دراز که کامیابی‌اش نیز مسلم و محتوم نیست، وظیفه کنشگران رهایی‌خواه همیاری و هم‌کوشی با چنین جنبش‌هایی می‌باشد.**

---

1- در مورد فلسفه رهایی، رجوع کنید به : [www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

شیدان و ثیق

سپتامبر 2022 - شهریور 1401

[cvassigh@wanadoo.fr](mailto:cvassigh@wanadoo.fr)

# جهش اولترا - ناسیونالیسم مذهبی در اسرائیل



شارل آندرلَن، روزنامه نگار  
لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2022  
برگردان : بهروز عارفی

حزب های ناسیونالیست مذهبی که مدت ها در انزوا به سر می بردند، بیش از پیش بر نتیجه انتخابات تأثیر می گذارند. ایده های این جریان با اتکا بر کار شدید ایدئولوژیکی ریشه برانداز در جامعه گسترش می یابد.

انتخابات آینده ی مجلس اسرائیل برای بار پنجم در اندکی بیش از سه سال، در اول نوامبر ۲۰۲۲ برگزار خواهد شد. نظرسنجی ها رُشدِ راست ناسیونالیست و متحدانش، یعنی حزب های صهیونیست مذهبی را تأیید می کند. این پدیده به ویژه در میان جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله نمایان است. تخمین ها نشان می دهد که ائتلاف به رهبری بنیامین نتانیاهو خواهد توانست ۷۱

کرسی از ۱۲۰ کرسی مجلس را به دست آورد. در درون این ائتلاف، حزب هایی چون «صهیونیست مذهبی» با رهبری بزالیل اسموتريش Bezalel Smotrich و «اوتزما یهودیت» («نیروی یهودی») با سرکردگی ایتامار بن گویر بین یازده تا چهارده کرسی کسب خواهند کرد. یکی از دلیل های این تحول، ریشه دواندن ایدئولوژی ناسیونالیستی مذهبی در میان بخشی از جامعه اسرائیل است. یکی از بانیان اصلی این جریان، یورام هازونی Yoram Hazoni، یک اسرائیلی-آمریکائی است که این ایدئولوژی را در بین محافل مافوق راست [اولترا] آمریکائی و اسرائیلی پخش کرده است. کتاب او The Virtue of Nationalism (فضیلت ناسیونالیسم) یکی از پرفروش ترین کتاب ها بوده و به بیست زبان ترجمه شده است (۱). او با درک این نکته که پس از رأی به خروج از اتحادیه اروپا در بریتانیا (برکسیت) و انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده، ناسیونالیسم با کامیابی روبروشده است، دو سال پیش تصمیم به نوشتن این کتاب گرفته بود. برای بسیاری از اولتراناسیونالیست های جهان، او به یک مرجع تبدیل شده و گویا منشاء «دکترین ترامپ» در سیاست خارجی نیز هم اوست (۲). در بوداپست، درها به روی او گشوده است و ویکتور اوربان، رئیس جمهور دائمی از او نقل قول می آورد.

نظریه ی او دارای بیشتر نکات ناسیونالیسم جامع منسوب به شارل مورا Charles Maurras است البته بدون یهودستیزی های او؛ رد جهانشمولی، ایده های عصر روشنگری و اصول ناشی از انقلاب فرانسه؛ و همه این ها را با دوران معاصر سازگار کرده است. به عقیده ی او، مشخصه ی بارز اتحادیه اروپا شکلی از امپریالیسم جهت بازسازی امپراتوری مقدس روم است. اما، در مورد هیتلر، هازونی معتقد است که وی نه ناسیونالیست بلکه امپریالیست بود.

چند ماه پس از انتشار کتابش، هازونی با این فکر که «تا نور داغ است نان را بچسبان»، بنیاد













مٹابہ یک «ذهن برادر» تلقی می کند.

Michael Anton. « The Trump Doctrine », *Foreign policy*, – 2  
.Washington, D.C., 20 avril 2019

National conservatism : a statement of principles », » – 3  
The Edmund Burke Foundation, 15 juin 2022,  
[www.theamericanconservative.com](http://www.theamericanconservative.com)

.*Jerusalem Post*, 9 novembre 1990 – 4

Meir Kahana. *Le défi : la terre choisie* (en hébreu), – 5  
.Édition Le centre pour la conscience juive, Jérusalem, 1973

Benjamin Netanyahu, *A place Among the Nations. Israel – 6  
.and the World*, Transworld Publishers Ltd, Londres, 1993

.*Nekouda*, Ariel, n° 180, septembre 1994 – 7

L'édition française a un titre différent : *L'État juif. – 8  
Sionisme, postsionisme et destins d'Israël*, Éditions de  
.l'éclat, Paris et Tel Aviv, 2007

The right-wing think tank that quietly ‘‘runs the » – 9  
.Knesset’’ », *Haaretz*, Tel Aviv, 5 octobre 2018

<https://ir.mondediplo.com/2022/09/article4163.html>

---

اینجا کسی به آرامی جان میدهد!



## بهروز سورن

تماشای این ویدئو نه تنها دردناک که هولناک است و عمق جنایات پنهان و آشکار حکومتی را نشان می‌دهد که چهل و اندی سال با کشتار و تار و مار کردن مردم کشورمان، با تاراج منابع مالی، ملی و طبیعی مردم کشورمان غارت و چپاول حکومتی‌ها و وابستگان‌شان را نهادینه کرده‌اند و بار دیگر تاکید است بر وظایف همه کسانی که آزادی و برابری را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار می‌دهند اما در چنبره خودستایی و خود فریبی گرفتار مانده‌اند

تماشای این ویدئو درد را زیر پوست میبرد. کودکی که با گرفتن تخته نانی آنقدر شاد میشود که گویا آرزوهایش به تمامی برآورده شده و پایان یافته است. او حتی نمیداند که چه آرزوهایی بعنوان یک کودک میتواند داشته باشد. آیا سرپناهی دارد؟ آیا اصلاً شناسنامه ای دارد؟ آیا تا کنون با بایش برای او نان به خانه آورده است؟ آیا بازی و پارک و سرگرمی کودکان دیگر را میشناسد؟ در سیستان و بلوچستان هستند هزاران کودکی که بی شناسنامه و بی آینده مانده‌اند و زندگی رنجبار و پر چالشی را در پیش روی خود دارند. بسیاری از آنها حتی نمیدانند پیتزا خوردنی است یا پوشیدنی؟

بسیاری از آنان نتیجه ازدواجهای شرعی ( صیغه ای ) زنان و دختران ایرانی با اتباع خارجی از افغانستان یا پاکستان هستند. فقر و ستم اقتصادی و محرومیت‌های بی شمار اجتماعی که بر زنان و دختران در این دو استان روا شده است مضاف بر تعلقات سنتی و

ارتجاعی مذهبی، موجب بی اطلاعی مطلق آنان از قوانین تبعیت و ازدواج با اتباع کشورهای دیگر شده است. هم از اینرو این طیف وسیع از کودکان دارای شناسنامه نیستند و والدین شان نمیتوانند بر اساس قوانین جمهوری اسلامی کودکان خود را ثبت کنند.

بر اساس آمارهای رسمی حکومتی ششصد هزار کودک ایرانی از تحصیل باز مانده اند. شادی این کودک از گرفتن نان، هراس او از بازماندن از زندگی را نشان میدهد. اعطای حق تحصیل به کودکان محروم این خطه توی سرشان بخورد، حق زندگی را هم از او سلب کرده اند. کدام آینده در انتظار او خواهد بود حتی اگر روزانه قرص نانی داشته باشد؟ قطعاً بزودی به خیل صد و شصت میلیونی کودکان کار در جهان که بر اساس آمار حکومتی ( شش صد هزار از آنها در ایران هستند و به تعبیر منابع مستقل از حکومت 3 تا 7 میلیون تخمین زده میشود ) و در گوشه ناکجاآبادی از استان محروم و ستم زده بلوچستان خواهد پیوست.

به این کودک نازنین ابتدا و در آینده ای نزدیک باید گفت چه آرزوهایی بعنوان کودک اجازه دارد داشته باشد و سپس چگونگی بر باد رفتنش در نظام اسلامی حاکم را توضیح داد. باید به او گفت پر شمار زخم های عمیق او در این سالهای تلخ ناشی از حکومتی است که چنگالهای خونین خود را بر پیکر تمامی کودکان کشورمان، بویژه بر کودکان کار فرو برده است و به سفره های حقیرنان شان هر روزه دستبرد میزند.

سهم او از زندگی چیست؟ آیا از دنیای زیبای کودکان در بسیاری نقاط دیگر جهان خبر دارد؟ آیا میداند با بدنیا آمدنش در این نقطه از دنیا چه خطری کرده است؟ از دنیای کار کودکان، قاچاق آنها و قتل و کشتار آنها برای فروش اعضای بدنشان خبر دارد؟ کدام حامیان مخلص و انساندوست کمر به حمایت از آنان خواهند بست تا لبخند کودکانه آنها را به صورت زیبایشان باز گردانند؟

او حتی نمیداند در کجای این آسمان تیره و تاریک ایستاده است که حتی برای نان خشکی شادی میکند. و یا در کنار دریا ایستاده است و تشنه آب شرب فرسنگ ها را طی میکند و رودخانه های وحشی جان عزیزش را می گیرند.

تماشای این ویدئو نه تنها دردناک که هولناک است و عمق جنایات پنهان و آشکار حکومتی را نشان میدهد که چهل و اندی سال با

کشتار و تار و مار کردن مردم کشورمان، با تاراج منابع مالی، ملی و طبیعی مردم کشورمان غارت و چپاول حکومتی ها و وابستگان نشان را نهادینه کرده اند و بار دیگر تاکید است بر وظایف همه کسانی که آزادی و برابری را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار میدهند اما در چنبره خودستایی و خود فریبی گرفتار مانده اند. درد این کودک بسیار جانکاه است. دردی است که در میان اختلافات نظری مدعیان مدافع پابرهنگان و محرومان کشورمان بر راحتی زوب میشود، پنهان میشود و فراموش میشود تا انتشار ویدئویی دیگر!

خون ببايد گريست

اين ويدئو را در لينک زير ببينيد

[https://www.youtube.com/watch?v=\\_sDV9Py-VVo](https://www.youtube.com/watch?v=_sDV9Py-VVo)

28 اوت 2022

برگرفته از سایت گزارشگر